

بازتاب باورهای نجومی در خمسهٔ خواجوی کرمانی

محمدرضا صرفی*

راضیه افاضل**

چکیده

ایرانیان در گذشته، مانند بیشتر اقوام، خورشید و اختران را با تأمل و اندیشه می‌نگریستند. به این علت، دربارهٔ آسمان - که بخشی از فرهنگ و اساطیر را تشکیل می‌دهد - باورها و تفکراتی به ادبیات راه پیدا کرد و ادیبان فارسی‌زبان کم‌وبیش با علم نجوم آشنا شدند و اصطلاحات و تعبیرهای این دانش را وارد شعر و نثر کردند، تا جایی که نام ستارگان، سیارات، صورت‌های فلکی، ... و گرایش‌های ذهنی عامه دربارهٔ آنها، سراسر ادب فارسی را فرا گرفت و زیباترین تعبیرها، افسانه‌ها و صورت‌های خیالی را آفرید. در این مقاله، ابتدا علم احکام نجوم و باورهای شکل‌گرفته پیرامون آن، در خمسهٔ خواجو به شیوهٔ کتابخانه‌ای بررسی شده و سپس، به روش تحلیلی - توصیفی به‌نگارش درآمده است.

کلیدواژه‌ها: خواجو، خمسه، نجوم، باورها، افلاک.

مقدمه

پیشینیان، افلاک را در آفرینش، رشد و سرانجام، مرگ آدمی و نیز تیره‌بختی و خوشبختی و هرآنچه به او مربوط می‌شده، مؤثر می‌دانستند. آنچه بیشتر برای پیشینیان جالب بود، آن قسمت از علم ستاره‌شناسی است که به استخراج احکام و تأثیر آن در سرنوشت آدمیان مربوط است و به آن «تنجیم» یا «علم احکام نجوم» (Asrtology) گفتند و آن، با علم نجوم

* استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان (نویسنده مسئول) m_sarfi@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۱۱، تاریخ پذیرش: ۸۹/۷/۲۸

(Astronomy) که علمی است که در آن حرکات ستارگان بررسی می‌شود و برای تقویم و گاهشماری به کار می‌رود، تفاوت دارد. (حلی، ۱۳۷۸: ۱۲)

«نجوم احکامی» شیوه‌ای در غیبه‌گویی و فال‌بینی است و بر این اصل استوار است که ستارگان و سیارات بر اجسام زمینی و سرنوشت افراد و اقوام تأثیر دارند. امروزه اختربینی در شمار علوم به حساب نمی‌آید و یا آن را علم کاذب می‌شمارند و کاملاً مخالف نظریه‌ها و یافته‌های دانش نوین می‌دانند:

تا انقلاب کوپرنیکی، در سده شانزدهم میلادی، معمولاً دو دانش اخترشناسی و اختربینی با یکدیگر همراه بودند و در بسیاری موارد آنها را به جای یکدیگر به کار می‌بردند. (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۴۸)

ستاره‌شناسی، در گذشته در ایران، ارزش و اهمیت بسیار داشته است و استفاده از منجمان در میان درباریان و خانواده‌های متمکن برای تعیین وقت و سعد و نحس ایام و... بسیار شایع بوده، به طوری که علم ستاره‌شناسی قسمتی از اطلاعات مهم هر موبد و روحانی دینی محسوب می‌شده است. بدین سبب بود که به روایت شاهنامه: «شاهی چون خسرو پرویز، شبانه روز خود را چهار بهر می‌کرد: بهری را به نیایش، بهری را به شادخواری، بهری را به شنیدن سخن دانایان و موبدان و بهری را نیز به استماع قول اخترشناسان اختصاص می‌داد.» (سرّامی، ۱۳۶۸: ۵۵۰) از سوی دیگر، «در برابر هر دانش رسمی امروزی، یک دانش عامیانه نیز در بین مردم رواج داشته است و حتی در روزگار گذشته، جنبه وهمی و خرافی بعضی علوم بر جنبه معقول و علمی آن می‌چربیده است و بعضی دانش‌ها (مانند علم احکام نجوم) یکسره بر موهومات و خرافات بوده است.» (محبوب، ۱۳۸۲: ج ۱/ ۱۳۷)

«نجوم احکامی» در گذشته، نوعی علم در شناخت حالات، ویژگی‌ها و تأثیرات سیارات و کواکب بوده است که به مرور زمان در میان عامه نیز جایی برای خود یافت و باورهای پیرامون بعضی از قسمت‌های این علم شکل گرفت. گذشتگان چون در برابر سؤالات خود و اتفاقاتی که پیش می‌آمد، جواب قانع‌کننده‌ای نمی‌یافتند، سعی می‌کردند با ربط دادن برخی از آنها به آسمان و احکام نجوم، برایشان توجیهی بیابند.

با تمامی اینها «نجوم احکامی» خود مقدمه‌ای برای دستیابی به علم نجوم شد و «نجوم احکامی» و باورهای پیرامون آن توسط عالمان نجومی بزرگی مانند ابوریحان بیرونی که خود به آن اعتقاد نداشتند، به مرور زمان از اذهان زدوده شد.

در این مقاله سعی شده است به جایگاه نجوم قدیم در باورگذشتگان توجه شود و جنبه‌هایی از باورهای اساطیری و خرافی «نجوم احکامی» در خمسه خواجهی کرمانی مورد بررسی قرار گیرد.

در این پژوهش، به منظور رعایت اختصار، برای هریک از شواهد برگرفته از منظومه‌های خواجه، از علائم اختصاری به قرار زیر استفاده کرده‌ایم:

ر=روضه/الانوار، و=گوهرنامه، ک=کمال‌نامه، گ=گل و نوروز، ه=همای و همایون.

۱. حضور منجمان در دربار

منجمان افرادی بودند که در دربار شاهان دارای نفوذ و اهمیت بسیار بودند. حضور آنها در دربارها برای پیشرفت و تکامل بخشیدن به علم نجوم نبوده، بلکه بیشتر برای آگاه کردن درباریان از امور مربوط به غیب و تعیین ساعات نیک و بد برای انجام اموری مانند شکار رفتن، حمام کردن، جنگ کردن، عروسی گرفتن و... بوده است. «این سنت بعد از اسلام نیز رایج بوده و تا روزگار نزدیک به ما، یعنی عهد قاجار، رواج داشته است.» (سرامی، ۱۳۶۸: ۵۵۰)

در آغاز جنگ، تولد کودکان - شاهزاده یا پهلوانزاده - درتوفان، جنگ یا هنگام بر تخت نشستن پادشاهان، اخترشناسان را فراخوانده و طالع کودک یا سرانجام واقعه را از آنان جویا می‌شدند. (نیکنام و صرفی، ۱۳۸۱: ۱۵۸)

خواجه از تعیین وقت خجسته به منظور بستن پیمان زناشویی توسط منجمان با ابیات زیر یاد کرده است:

به نیک اختر چراغ تاجداران	اشارت کرد تا اختر شماران
ز زیج فکر و اصطربلاب ادراک	ز سیر اختران و دور افلاک
همایون ساعتی آرند پیدا	که بتوان بست عقد سعد واسما

(گ و ۲۴۰۶-۲۴۰۴/۵۹۴)

و در فراخوانی اخترشناسان گفته است:

که ای جاسوس راز آسمانی

دلت آینه نقش نهانی

(گ ۴۴۰۵-۴۴۰۴/۶۸۲)

نیز: ۲۵۵-۲۵۴/۲۱۵

۲. طالع بینی

برای پی بردن به انگیزه رواج طالع بینی در میان مردم گذشته و میزان اهمیت آن، باید دانست که معتقدان به این نوع خرافه، سرنوشت خود را «نصیب» می گفتند و معنی آن، طالع و تقدیر خوب یا بدی بوده است که از ازل برای آنها مقدر و معین شده است و امری قطعی و محتوم به شمار می آمده است. (شعربافیان، ۱۳۸۳: ۱۰۱)

«طالع» در لغت، برآینده و طلوع کننده است و در اصطلاح منجمان احکامی، جزوی از منطقه البروج است که در وقت معینی (مثلاً موقع به دنیا آمدن یا وقت سؤال سؤال کننده ای در موردی خاص) بر افق شرقی در حال طلوع باشد. برج را «برج طالع» و درجه آن را، «درجه طالع» گویند. اخترشناسان برای طالع در احکام نجوم و تنظیم زیاچه اهمیت زیادی قایل بودند. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۳۰۲)

در «نجوم احکامی» برای انجام هرکار، سوای کارهای عادی و روزمره، مراجعه به تقویم و یافتن طالع و تعیین وقت مناسب توصیه شده است. برای رخت نو بریدن، نکاح، سفرکردن، زراعت، دیدار پادشاه، جلوس بر تخت، آغاز جنگ، شروع به تعلیم، سفر دریا، حمام رفتن، حجامت کردن، ختنه کردن، درخت نشاندن، و بسیار کارهای دیگر (مصطفی، ۱۳۶۶: ۴۸۷). باتوجه به رواج این عقیده در گذشته، بسامد کلماتی مانند «طالع و طالع بینی» در دیوان شاعران نسبتاً زیاد است. به عنوان نمونه، خواجه گفته است:

زحل کو بود طالع را خداوند به برج بره بود افتاده در بند
(گ ۷۰۷/۴۹۱۰)
چو کردند مانند سیاره سیر شدند از شرف طالع برج دیر
(ه ۳۸۹/۲۶۹۹)

در جایی دیگر با بی ثمر دانستن نجوم احکامی گفته است:

برو خواجه ز هیئت چند گویی شفا زین علم بی قانون چه جویی
به کلی محو کن تحویل طالع منه دل بر اشارت مطالع
(گ ۷۰۸/۴۹۱۹ - ۴۹۲۰)

۳. سعد و نحس

اعتقاد به سعد و نحس ساعات و ایام نیز در میان جوامع متداول بوده است:

کهن نامه/دب پارسی، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹

بنا به گزارش‌های جهانگردان، همه‌ساله قبل از عید نوروز، تقویم‌هایی در قطع‌های مختلف و به تعداد زیاد چاپ می‌شد که ساعات و روزهای خوش‌یمن در آن تعیین می‌شده است و در آنها «نوشته شده بود که چه روزهایی باید به حمام رفت، چه موقع باید ناخن گرفت، چه روزی باید ازدواج کرد، معاملات انجام داد و ... (شعربافیان، ۱۳۸۳: ۸۸)

در باورهای نجومی گذشته، بعضی از سیارات نیز نحس و یا سعد دانسته شده‌اند. در //تفهیم آمده است:

زحل و مریخ نحس‌اند علی کل حال، زحل نحس بزرگ و مریخ نحس کوچک و مشتری و زهره سعدند همیشه، مشتری سعد بزرگ و زهره سعد خرد. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۵۶)

از سعد و نحس که از موضوعات مشهور در احکام نجوم است، بیشتر درمورد اختیار وقت و طالع‌بینی استفاده می‌شود. بسامد بالای کلمات سعد و نحس در اشعار شعرا به رواج این باور نجومی در گذشته برمی‌گردد.

بود ابر در چشم و در سینه رعد روان مهر بیریده از نحس و سعد
(هـ ۱۴۳/۲۶۸)

اختر سعدی و فلک برج تو جوهر فردی و جهان درج تو
(ر ۱۹۵/۱۱)

۴. اختیار و تعیین وقت

به نظر منجمان، «اختیار ساعت» عبارت است از تعیین بهترین و مناسب‌ترین هنگام برای آغاز کردن امری که مطلوب و مقصود اختیارکننده است. بنابراین، پیشینیان انجام دادن کارها را به انتخاب و اختیار وقت مناسب موکول می‌کردند و اختیار وقت را به بررسی اموری منوط می‌دانستند. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۶۱)

اختیار ساعت و وقت مناسب با محاسبات پیچیده علم احکام و ملاحظه طالع و مراجعه به تقویم‌ها همراه بوده است. صحت و درستی این اختیار به اطلاع و مهارت، هوشیاری و موقع‌شناسی منجم بستگی داشته و مقداری از درست بودن آن نیز با علم واقعی و شناختن مقدمات پیش‌آمده تطبیق می‌کرده است. (مصطفی، ۱۳۶۶: ۲۶)

در گوه‌رنامه آمده است:

پس آنگه شد شهنشاه همایون به روزی اختیار از شهر بیرون
(گ ۴۳۴۰/۶۷۹)

از جمله اموری که برای آن تعیین و اختیار وقت مناسب صورت می‌گرفته، مراسم عقد و عروسی بوده است.

چنان‌که خواجو گفته است:

به نیک اختر چراغ تاجداران	اشارت کرد تا اخترشماران
به زیج فکر و اصطراب ادراک	ز سیر اختر و دور افلاک
همایون ساعتی آرند پیدا	که بتوان بست عقد سعد و اسما

(گ ۶ - ۵۹۴/۲۶۰۴)

نیز از تعیین وقت مناسب برای بر تخت نشستن و یا ورود به شهر با ابیات زیر یادکرده است:

به وقتی فرخ و روزی همایون	چو ایرج شد بر اورنگ فریدون
به فال همایون و فرّ همای	برافراخت چتر همایون همای
به فرخ‌ترین روز و فرخنده فال	درآمد به شهر آفتاب جلال

(گ ۶۹۹/۴۷۳۴)

(ه ۸۱۴ - ۳۰۰/۸۱۳)

آنگونه که از اشعار خواجو برمی‌آید، موبدان در دربار پادشاهان علاوه بر تمامی مسئولیت‌هایی که به‌عهده داشته‌اند به علم نجوم و اخترشماری نیز وارد بوده‌اند. برای مثال در ابیات زیر، پادشاه، موبدان را به تعیین وقت می‌گمارد تا خوبی و بدی زمان انجام کاری را که در پیش دارد، دریابد:

بفرمود تا موبدان کهن	که دانند از افلاک و انجمن سخن
برآیند بر بام چرخ برین	بجویند وقتی مناسب‌ترین

(ه ۳۸۵۳ - ۴۴۰/۳۸۵۲)

۵. قمر در عقرب

اصطلاح «قمر در عقرب» که امروزه در بین عوام رایج است، به زمانی که بسیار آشفته و بد باشد، اطلاق می‌شود و وقوع آن نحس دانسته شده است. اعتقاد به سعادت و نحوست آن بیشتر در بین اعراب رواج داشته و احتمالاً از آنجا به احکام نجومی راه یافته است.

ماه، مدار خود را در کمتر از بیست و هشت روز طی می‌کند و بسیاری از این مسیر، از زاویه دید ناظر از هر برجی و از جمله از برج عقرب می‌گذرد. عبور قمر از برج عقرب در تداول عامه به «قمر در عقرب» تعبیر می‌شود. عامه و احکامیان معتقد بوده‌اند هنگام بودن قمر در برج‌های ثابت، سفر کردن جایز نیست. عقرب از برج‌های ثابت است و منجمان به عدم

جواز سفر در این برج تأکید بیشتری کرده‌اند و گفته‌اند عقرب دلیل سنگینی سفر و سختی و ترس از راه است. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۶۴)

خواجو گفته است:

بین زلف و رخس چون می‌روی راه از آن ترسم که در عقرب بود ماه
به جز دل منزل آن مه نشاید که برج منقلب نیکوتر آید
(گ ۴۳۴ - ۶۷۸/۴۳۳)

به سنبل سرو سیمین در سلاسل چو مه در برج عقرب کرده منزل
(گ ۳۹۶۳/۶۶۰)

نیز: گ ۱۳۳/۶۶۸.

۶. تأثیر افلاک و کواکب بر سرنوشت انسان‌ها

گذشتگان، سرنوشت افراد را متأثر از افلاک می‌دانستند و می‌پنداشتند که همه چیز در جهان زیر سیطره اراده آسمان است. در گذشته برای هر انسانی در آسمان ستاره‌ای تصوّر می‌شد، به گونه‌ای که «سپهر در پهلوی لقب خدای دارد و مرگ و زندگی انسان و ستاره‌اش به یکدیگر وابسته است، چنان‌که گویند: هر انسان که می‌میرد، ستاره‌ای افول می‌کند.» (انوشه، ۱۳۷۶: ۹۹۱) خواجو فلک را حاکم تقدیرآدمیان قلمداد کرده و گفته است:

خاتم ملکوت ز کفم درفتاد داد فلک تخت روانم به باد
(ر ۱۸/۳۸)

با دل من کینه مهر از چه خاست وین ستم و جور فلک از چه خاست
(ر ۳۴/۷۰۸)

زروانیان زمان ساسانی همه چیز را وابسته به بخت و تقدیر می‌دانستند و حتی باور می‌کردند که زادن و مرگ افراد به خواست افلاک و ستارگان بستگی دارد. هرگاه شخصی به دنیا می‌آمد، با دقت، هنگام مرگ او را از روی ستارگان تعیین می‌کردند و بر این باور بودند که ستارگان دارای جان و تدبیر هستند. این سنت‌های بی‌پایه و غیرواقعی حتی بعد از چیرگی اعراب در میان ایرانی‌ها ادامه پیدا کرد. (wzconline.com)

فلک با منش کینه از بهر چیست که بر حال خویشم بیاید گریست
(ه ۳۸۹/۲۶۹۵)

اشاره به این باور گذشتگان در اشعار خواجو بسیار دیده می‌شود؛ به عنوان نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

گ ۶۳۲/۳۳۸۴، ر ۵۰/۱۰۲۹، ر ۳۴/۷۰۱، ه ۴۵۷/۴۲۲۳، ر ۹۷/۲۰۲۰، ر ۳۴/۶۹۶، ر ۳۴/۷۰۹، ر ۶۶/۱۳۵۶، ر ۳۰/۶۱۴، ک ۱۹۴/۱۷۹۹، ه ۳۶۵/۲۱۹۴، ه ۳۳۲۲ - ۳۳۲۱/۴۱۷، گ ۵۸۷/۲۴۶۹، ر ۴۸۳/۲۹۶، ر ۳۴/۷۱۵، ۷۱۶.

۷. صاحبقران

در آثار نویسندگان و شعرا کلمه «صاحبقران» بسیار به کار برده شده است. «صاحبقران» در اصل به معنی پادشاهی است که مدت دولتش پایدار باشد. این تعبیر برای آنها از روی احکام نجومی گرفته شده است.

«صاحبقران» به نوزادانی اطلاق می شده است که «درهنگام تولد آنان، زهره و مشتری را قران عظمی باشد که پس از سال های بسیار این قران واقع می گردد و لقبی بوده که به سلاطین و پادشاهانی که سلطنت آنان زیاد طولانی باشد و در قران دو سیاره، مانند زحل و مشتری، یا زهره و مشتری به دنیا آمده باشد، اطلاق می شده است.» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۸۹۵)

این عنوان از زمان غزنویان فراتر نمی رود و تا اواخر قاجاریه در ایران معمول بوده است. صاحبقران را منجمان احکامی از محاسبه قرانها و تطبیق هریک با زمان پادشاهی استخراج می کرده اند (مصطفی، ۱۳۶۶: ۱۲۶)

کاربرد صاحبقران در آثار خواجه فراوان است؛ به عنوان نمونه:

جوابم داد کین صاحبقرانی است به فرهنگ و جهاننداری جهانی است
(و ۲۱۰/۱۷۰)

فلک مأمور این صاحبقران باد جهان محکوم این کشور ستان باد
(و ۲۰۹/۱۵۶)

مگر دریابم آن صاحبقران را کنم روشن به رویش چشم جان را
(گ ۶۰۵/۲۸۲۵)

نیز: ۲۵۷/ ۱۰۱۸ و ۸۲۰ - ۲۴۷/۸۱۹، گ ۴۹۰/۴۳۳، گ ۴۸۳/۲۹۸، گ ۴۸۷/۳۷۸، ه ۳۸۰/۳۸۴، گ ۷۰۹/۴۹۴۳.

قران کردن، اجتماع و گردآمدن دوسپاره یا بیشتر است در جزیی از فلک هشتم (به جز آفتاب و ماه). قران برخی از سیارگان نحس و قران برخی، سعد است. مثلاً قران ماه و مشتری که هرمه یک بار واقع می شود، سعد است. (شمیسا، ۱۳۷۷: ۸۹۴)

شاعران و نویسندگان در اشعار خود به سعدبودن قران ماه و مشتری اشاره کرده اند و

آن را دستمایه مضمون آفرینی های بسیاری از خوبی، خوشی، و تناسب وقایع قرارداده اند. بازتاب آن را در اشعار خواجو می توان با ابیات زیر مشاهده کرد:

مه و مشتری در قران آمدند ملک با پری هم عنان آمدند
(هـ. ۳۹۴۴/۴۴۵)

دعوی که در ملک معانی مسلم شد مرا صاحب قرانی
(گ ۳۷۸/۴۸۷)

شنیدم زانکه دانای جهان بود که تا آن صاحب صاحب قران بود
شب و روزش به طاعت بود مصروف دل و جانش به دین و داد معشوف
(و ۸۲۰ - ۲۴۷/۸۱۹)

۸. آواز فلک

برطبق نظر فیثاغورث، سیارات و افلاک در حین حرکت، موسیقی ای در فضا پخش می کنند که گوش ها بر اثر عادت آن را تشخیص نمی دهد. بدین موسیقی، «موسیقی افلاک» گویند. در نجوم قدیم، زمین مرکز عالم و ثابت و فلک، گردنده تصور می شد:

بنا بر اعتقاد مردمان پیشین، به واسطه گردش افلاک، صدا و آوازی از آن برمی آید که تنها گوش پیراسته دلان و اهل معنا بدان آشنا است. (غلامی، ۱۳۸۴: ۱۵) خواجو می گوید:

نهادم سر که خوابم در سر آید بیستم دیده تا دل برگشاید
ولسی ز آواز این گردنده دولا ب نیارستم شدن یک لحظه در خواب
به بانگ چرخ در چرخ آمدم باز که او سر گشته بود و من سراندا ز
(ر ۱۵۱۲ - ۱۵۱۰/۷۳)

۹. هفت فلک

در فرهنگ عامیانه ایران، اعتقاد به هفت طبقه آسمان وجود دارد. بابلیان نیز به هفت طبقه آسمان معتقد بوده اند و برای هریک از سیارات سبعة، فلکی و آسمانی قایل بودند. ساکنان باستانی بابل تصور می کرده اند که آسمان از هفت طبقه روی هم چیده شده و خورشید و ماه و پنج سیاره را بنا بر اندازه دوری آنها از زمین در هریک از این طبقات می دانستند و خورشید و ماه و خمسة متحیره را ساکن طبقات و صاحب (رب) آن می شمردند. این پندار میان اقوام یونانی و سریانی راه یافت و میان طبقه عوام آن اقوام رواج پیدا کرد. (مصطفی، ۱۳۶۶: ۸۴۰)

برای هریک از سیارات سبعة، فلکی و آسمانی قایل بودند. هر کدام از افلاک، مخصوص سیاره‌ای است:

هفت از آن مِقَرَّ هفت کوکب سیاره است که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشند ... و آسمانی که جمیع ثوابت در آند، آن را هشتم می‌دانند و همین آسمان را حکما فلک هشتم و فلک ثوابت می‌گویند که به زبان اهل شرع، کرسی است و نهم که آن را «مهالکاس» می‌گویند، داخل آسمان‌ها نکرده‌اند؛ جهت آنکه محیط همه است و کرسی و آسمان‌ها و زمین‌ها را احاطه کرده است. (معین، ۱۳۳۸: ۳۰۶)

اینکه در ادبیات فارسی، گاه طبقات آسمان را هفت و گاه نه محسوب داشته‌اند، به همین مناسبت است و در شعر فارسی واژگانی مانند هفت آسمان، نه فلک و... بر مبنای همین باور و اعتقاد راه یافته است.

هفت فلک جنبش دوران ندید	چارطرف هیئت ارکان ندید
(ر ۴۳/۸۱)	
به قدر از هفت گردون برتر آمد	به جود از هفت دریا بر سر آمد
(و ۲۲۳/۳۹۳)	
نه فلک از آتش تیغش تفتی	شش جهت از قلزم دستش کفتی
(ر ۹/۱۵۹)	
هم طاق پیروزه ایوان تو	ره کهکشان صحن میدان تو
(ه ۲۹۹/۷۳)	

نیز: ه ۲۸۱/۴۰۵، گ ۷۲۲/۵۲۱۰، ه ۲۷۸/۳۴۱، ر ۶۷۹/۴۹، ه ۲۷۶/۲۹۸، ک ۱۲۸/۴۸۹، ک ۱۸۷/۱۶۷۶، گ ۴۷۷/۱۵۸، و ۲۱۵/۲۵۹، ه ۲۶۵/۵۶، ه ۲۶۵/۸۶، ه ۲۸۰/۳۹۰، ر ۳۷/۷۷۰، ک ۱۵۸/۱۰۸۳.

۱۰. گردش و حرکت افلاک

به باور پیشینیان، فلک، کروی‌شکل است و دایره‌وار زمین را احاطه کرده است و گرد آن می‌چرخد: بسیاری از دانشمندان یونانی و از جمله بطلمیوس و اغلب دانشمندان اسلامی و ایرانی به‌جز معدودی، می‌پنداشتند که زمین در مرکز عالم ثابت و آسمان، کره بسیار بزرگی است که ستارگان در آن قرار دارند و این کره بسیار بزرگ با همه ستارگانش برگرد دو قطب ثابت شمال و جنوب می‌گردد. (ماهیار، ۱۳۸۳: ۹)

به همین دلیل، آسمان را گاهی به‌صورت مجزا، چرخ و گردون نیز می‌نامیدند.

در اشعار شاعران می‌بینیم که از گردش و گردان بودن فلک بارها یاد شده است؛ چنان‌که خواجو می‌گوید:

گردش افلاک ز یادم بیر وز سر این خاک چو بادم بیر
(ر ۵/۸۶)

گرد بر آر از فلک تیزگرد خرد کن این چرخ زنگار خورد
(ر ۵/۸۰)

نشسته بدند اندر آن بزمگاه برآورد از چرخ گردنده آه
(ه ۳۰۶/۹۲۵)

نیز: ر ۷۸/۱۶۰۹ و ۲۰۹/۱۴۸ و ۲۲۹/۴۸۹ ه ۴۰۳/۲۹۸۵ ه ۳۹۳/۲۷۸۷ ه ۲۷۴/۲۶۲ ه ۲۶۲/۲۷ ه ۲۹۷/۷۳۲ ه ۲۷۱/۱۹۶ ک ۱۴۵/۸۴۶.

۱۱. رنگ فلک

بنا بر اعتقاد پیشینیان، آسمان، سبز، فیروزه‌گون، کبود، لاجوردی، یا زمردی است و رنگ فلک را ناشی از تابش نور کوه قاف - که براساس اسطوره‌ها از جنس زمرد دانسته شده است - می‌دانستند:

قاف نام کوهی است که به‌زعم قدما سراسر خشکی‌های زمین را فراگرفته و گویند کناره‌های آسمان بر آن نهاده شده است. گرداگرد زمین و میخ زمین است. جنس این کوه از زمرد سبز بوده و کبودی آسمان، روشنایی زمردی است که از آن می‌تابد، و گرنه آسمان از عاج سفیدتر است؛ به همین جهت، قاف را کوه اخضر نامیده‌اند. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۳۳۷)

در شعر شاعران گذشته هم اشاره به سبزی فلک بسیار دیده می‌شود. البته این احتمال نیز منتفی نیست که در گذشته، تصور و رنگ‌بندی‌ای که ما امروزه از رنگ‌ها داریم، وجود نداشته است و قدما، رنگ‌ها را در چند رنگ محدود می‌کردند.

در خم این طاق زمرد نگر دیده نرگس همه پر سیم و زر
(ر ۸۶/۱۷۹۲)

الا تا هر سحر سلطان خاور زند خرگه بر این ایوان اخضر
(و ۲۰۷/۱۲۱)

چنبر پیروزه به هم در شکن منظر شش روزه به هم در فکن
(ر ۵/۷۸)

نیز: ک ۱۱۰/۱۶۸ ه ۴۳۵/۳۷۳۸ گ ۷۰۴/۴۸۴۸ گ ۵۹۶/۲۶۴۱ ه ۴۱۴/۳۲۳۰ ر ۸۹/۱۸۴۳ و ۲۵۰/۸۹۱ و ۲۲۴/۴۰۹.

به علاوه، باید به خاطر داشت که رنگ‌ها معانی نمادین دارند. رنگ سبز، نماد برکت، تقدس و سیطره است. از آنجا که آسمان را جایگاه نزول رحمت، محل فرشتگان و حاکم بر سرنوشت می‌دانستند، در سبز دیدن آسمان احتمالاً مؤثر بوده است.

۱۲. ماهیت و شکل فلک

در کتب ادبی گذشتگان غالباً به تصورات گوناگونی از شکل و ماهیت فلک برمی‌خوریم. هرچند که برای خود آنها نیز ماهیت آن مشخص نبوده است، تفکرات برگرفته از احکامیان در اشعار آنها نیز دیده می‌شود. در نگاه آنان، فلک، اثر، کروی‌شکل و دایره‌وار زمین را احاطه کرده است و گرد آن می‌چرخد؛ از این رو ترکیباتی چون پرگار فلک، طاق فلک، گنبد فلک، دایره فلک، و... در اشعار شاعران فراوان به چشم می‌خورد. ابوریحان در تعریف فلک گفته است:

فلک جسمی است چون گوی گردنده اندر جای خویش، و اندر میان او چیزهاست که حرکت ایشان به سرشت خویش به‌خلاف حرکت فلک اوست و ما اندر میان اویم و او را فلک نام کردند از بهر حرکت او که کرده است همچون حرکت بادریسه (بادریسه، چوبی یا چرمی است که در گلولی دوک کنند) و فیلسوفان او را اثر نام کردند. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۵۶)

خواجه گفته است:

حلقه به گوشت فلک چنبری
روی تو آیینۀ اسکندری
(ر. ۵۷۰/۳۰)

خروش سینه‌شان در عالم افتاد
زلازل در سپهر پرخم افتاد
(گ. ۱۱۹۰/۵۲۵)

فروزنده شمسه خاوری
فرازنده طاق نیلوفری
(ه. ۲۶۱/۲)

ز بس بار گران کافتاده بر هم
شده پست زمین چون آسمان خم
(گ. ۴۹۳/۴۹۳)

نیز: ک ۱۸۴/۱۶۰۴، ر ۳۶/۷۵۶، ر ۵/۷۸، ک ۱۷۷/۱۴۶۵، ر ۲۶/۵۳۸، ر ۹۱/۱۸۸۵، ر ۲۲/۴۴۹، ه ۲۷۸۳، ۳۹۳/۲۷۸۴.

اشاره به مسئله قدمت و دیرسالی فلک نیز در اشعار وی با تعبیراتی همچون، خمیده قامت، چرخ پیر، فلک کهن و ... دیده می‌شود:

کهن‌نامه/دب پاریسی، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹

کمان درکش از دست این چرخ پیر زن ترک خنجر کشش را به تیر
(ه ۴۰۵/۴۰۴۱)
نفسی خوش برآ که خوش نفسی است زانکه دستان چرخ پیربسی است
(ک ۱۹۴/۱۷۹۹)
پیر فلک پرده پیران درد چشمه مهر آب جوانان بود
(ر ۳۳/۶۸۲)

نیز: ر ۵۰/۱۰۲۹، ر ۳۰/۶۱۴ و ۲۱۹/۳۲۸، ک ۱۹۳/۱۷۷۸، ر ۲۲/۴۴۹، ک ۱۱۰/۱۶۸، ر ۹۷/۲۰۲۰، ر ۵۹/۱۲۰۱، ر ۲۷/۵۴۷.

۱۳. زمین مرکز عالم

باوری که دانشمندان بعد از مطالعات فراوان درباره زمین به آن دست یافته‌اند، با گذشته متفاوت است. تصویری که قدما درباره زمین داشته‌اند، یک تصورکره در کره است که زمین را مرکز آن می‌دانستند. بر پایه اعتقاد متقدمان، زمین مرکز عالم است و ساکن، و آسمان‌ها و افلاک به دور آن می‌چرخند و نخستین جایی از زمین که خدای تعالی خلق کرد - بنا به روایتی - محل کعبه است. پس کعبه ناف زمین است و در وسط آن قرار دارد و آسمان‌ها و افلاک به دور آن می‌گردند. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۰)

به گفته خواجه:

که مشهور است در عالم به تمکین نماید احتمال کوه سنگین
(ک ۳۳۵۴ - ۳۳۵۳/۶۳۰)
مرکز خاکی بر ارباب دل بر سر آب است یکی گوی گل
(ر ۴۸/۹۷۹)
ز ملک و پادشاهی درگذشتیم چو سیاحان جهان پیمای گشتیم
به رسم تاجران از سیر افلاک زدم دوران به گرد مرکز خاک
(ک ۵۳۰ - ۵۲۹/۴۹۴)

۱۴. چشمه خورشید

ترکیبات «چشمه آفتاب» و «چشمه مهر» در اشعار خواجه و دیگر شاعران که بسامد بسیار بالایی نیز دارد، نمی‌تواند تنها یک تعبیر شاعرانه و ترکیب استعاری باشد؛ بلکه عقاید و باورهایی را از گذشتگان درباره خورشید در خود نهفته دارد. در گذشته، بسیاری از ملل کهن با نظر پرستش به خورشید می‌نگریسته‌اند:

به احتمال زیاد، در محاورات عامیانه قرن پنجم، ترکیب «چشمه آفتاب» به معنی قرص خورشید و مقدار ظاهری جرم آفتاب و جسم آن بوده است... لیکن این ترکیب در حالت اضافه لامیه، یعنی اضافه اختصاصی، یک باورکهن را در خود زنده نگاه داشته است؛ بدین شکل که مردمان قدیم و شاید مردمان نخستین که خورشید بیش از هر پدیده دیگر آسمانی مورد توجه آنها بوده، گمان می برده اند که خورشید هر بامداد از چشمه ای بیرون می آید و شامگاه در مغرب به چشمه ای فرو می رود. این هردو چشمه را در ظلمات می پنداشتند. با توجه به این اعتقاد و رسوخ آن در بین عامه مردم، قرآن کریم نیز به وجه تمثیل در موضوع رفتن ذوالقرنین به ظلمات به آن اشاره کرده است: حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئه وجد عندها قوما ... (کهف/ ۸۶). (مصطفی، ۱۳۶۶: ۱۸۶)

ماسه در معتقدات و آداب ایرانی در این باره می آورد:

وقتی روز به پایان می رسد، خورشید در ینگى دنیا (دنیای تازه، دنیای دیگر) فرو می رود و آن جای زیر زمین را روشن می سازد، درحالی که ما در تاریکی هستیم. در این دنیای زیرزمین، چشمه ای است به نام چشمه خورشید. خورشید هر شب در آن آبتنی می کند و به تجدید قوا می پردازد. (ماسه، ۱۳۵۵: ج ۱، ۳۰۱)

مولانا از غروب خورشید به فرو رفتن آن در تحت الارض به منظور روشن کردن دنیای مردگان تعبیر کرده و گفته است:

آفتابا ترک این گلشن کنی تا که تحت الارض را روشن کنی
(دفتر دوم، بیت ۴۲)

و خواجه گفته است:

دید بزرگیش سحرگه به خواب برده ز سرچشمه خورشید آب
(ر ۶۷/۱۳۸۵)
روان از هر طرف سرچشمه ای آب وزان، سرچشمه خورشید در تاب
(گ ۴۹۳/۴۹۱)
چو از مه برفکند شبگون نقاب برفت آب سرچشمه آفتاب
(ه ۴۴۴/۳۹۳۹)

نیز: گ ۵۷۴/۲۲۰۲، ه ۴۵۵/۴۱۷۰، ه ۳۹۷/۲۸۶۸، ر ۲۵/۵۰۳، ر ۵۵/۱۱۳۲، ر ۶۳/۱۲۹۴،
ر ۴۷۹۴۳، گ ۶۰۲/۲۷۷۵، ه ۴۲۱/۳۳۹۸، ه ۴۱۲/۳۱۹۸، ه ۴۲۸/۳۵۶۸، ه
۴۱۲/۳۱۹۶، ه ۳۸۹/۲۶۹۱، ه ۴۵۸/۴۲۴۲، ه ۲۸۴/۴۷۶

۱۶. رابطه جمشید و خورشید

درباره جمشید و خورشید در ادبیات فارسی و به ویژه حمسه خواجوی کرمانی اشارات بسیاری آمده است.

صفت «شید» یا «خشئت» که صفت «خور» نیز هست، بدان سبب به جمشید انتساب یافته که جم در آغاز رب النوع آفتاب بوده است و به همین سبب، ستارگان هم به طور طبیعی، رمه او به حساب می آیند. محل ظهور دوباره جمشید نیز خاور دور، محل طلوع خورشید است. (هینلز، ۱۳۸۳: ۷۸)

نیز درباره ارتباط جمشید و خورشید آمده است:

جم در ادبیات ایرانی با صفت « دارای نگاه خورشید» توصیف شده و احتمال دارد لقب ثابت شید (درخشان) برای او مربوط به پیوستگی وی با خورشید باشد. (همان)

همراه آمدن خورشید و جمشید در آثار خواجو، دستمایه آفرینش مضامین متعددی شده، از جمله:

جام فلک لایق جمشید نیست سایه شب درخور خورشید نیست
(ر ۴۹/۱۰۰۵)

نگین مملکت جمشید دادی شراب روشنم خورشید دادی
(گ ۵۳۱/۱۳۰۸)

جم وقتی و جامت عکس خورشید که می داند که کی بودست جمشید
(گ ۵۰۱/۶۵۴)

نیز: ه ۴۴۸/۴۰۲۹، و ۲۴۳/۷۵۳، ه ۳۹۳/۲۷۸۴، ه ۳۰۴/۸۹۲، ه ۴۵۳/۴۱۲۹، گ ۶۰۴/۲۸۰۸، گ ۶۲۳/۳۲۹۷، ک ۱۵۴/۱۰۱۰.

۱۷. چشمه ماه

باورهایی که در مورد «چشمه آفتاب» وجود دارد، شامل چشمه قمر نیز می شود. این دو چشمه تأثیرات فراوانی در ادب عامه برجای گذاشته اند.

رخ شاه گردون شد از بیم زرد پر از خاک شد چشمه مه ز گرد
(ه ۳۸۷/۲۶۵۳)

۱۸. کهکشان یا راه شیری

درباره کهکشان یا راه شیری، اسطوره ها و افسانه ها و باورهای بسیاری وجود دارد. گفته اند:

راه شیری ترجمه عبارتی یونانی، برخاسته از اسطوره‌ای باستانی است. می‌گویند وقتی هرا به هراکلس نوزاد شیر می‌داد، هراکلس سینه مادرخوانده را به دندان گزید و هرا از درد، سینه خود را از دهان نوزاد بیرون کشید، و شیردرآسمان پراکنده شد و «راه شیری» را به‌وجود آورد. (فضایلی، ۱۳۸۴: ۱۵)

گذشته از این، باورهای دیگری نیز در میان گذشتگان رواج داشته است؛ ازجمله:

سومری‌های عهد باستان، و سرخپوستان امریکا آن را پلی بین زمین و آسمان می‌پنداشتند که مردگان از روی آن عبور می‌کنند. سایر مردمان عهد باستان راه شیری را جریانی از شیر الهه‌ای می‌دانستند که کودکش را شیر می‌دهد. بابلی‌ها و مغول‌های باستان راه شیری را بخیه دو نیمه آسمان تصور می‌کردند. (آسیموف، ۱۳۷۴: ۲۴)

خواجه درباب وجه تسمیه آن گفته است:

بدین چنبری چرخه آس مان ره کهکشان چون ره کهکشان
(ه. ۲۱۸۱/۳۶۵)

نهم طاق پیروزه ایوان تو ره کهکشان صحن میدان تو
(ه. ۷۷۳/۲۹۹)

نیز: ک ۱۸۹/۱۶۹۷، ه ۳۲۹/۱۴۰۸، ه ۲۶۵/۹۰.

۱۹. مشتری (برجیس) قاضی فلک

در اشعار شعرا غالباً از مشتری به‌عنوان «قاضی فلک» نام برده می‌شود. این مورد به باوری در بین احکامیان برمی‌گردد. در نجوم احکامی، مشتری «کوکب قضات و علما و اشراف و اصحاب مناصب و ارباب نوامیس و ترسایان است.» (مصطفی، ۱۳۶۶: ۷۳۶)

برپایه همین باورها، مشتری در شعر فارسی با القابی چون قاضی افلاک، حاکم ایوان ششم، خواجه اختران و... نامیده شده است؛ چنان‌که خواجه می‌گوید:

مگر هم قاضی پیروزه خرگاه به پیروزی ببندد عقد آن ماه
(گ ۵۰۹۰/۷۱۶)

گهم مشتری طیلسان می‌فکند گهی تیر کلک از بنان می‌فکند
(ه. ۳۴۷/۲۷۸)

۲۰. مشتری (برجیس)، سعد اکبر و زهره (ناهید)، سعد اصغر

در اشعار فارسی از مشتری و ناهید با نام‌های سعد اکبر و سعد اصغر نام برده شده است:

کهن‌نامه/دب پارسی، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹

مشتري و زهره، سعدند؛ بنابرآنکه ایشان هردو مقتضى حرارت و رطوبت اند و قوام حیات با این دو کیفیت است و نیز خاصیت ایشان اعتدال هوا و هبوب ریحافاضله است و این امور موافق ابدان حیوانات است؛ لاجرم به سعادت ایشان حکم کردند و چون مشتري درحرارت قوی تر بود و زهره در رطوبت بیشتر و حرارت، کیفیت فاعله است و رطوبت، کیفیت منفعله؛ لاجرم مشتري را سعد اکبر نام نهادند و زهره را سعد اصغر. (همان، ۳۸۹)

در رسالت مدرّس ادریس در سعادت مساعد برجیس
(ک ۱۰۶/۱۰۲)

شب آدینه بود و روز برجیس سعود آسمان ناظر به تسدیس
(و ۲۵۶/۱۰۰۱)

مشتري (برجیس) که سعد اکبر است با زهره (ناهید) که سعد اصغر است، در شعر فارسی به رعایت تناسب همراهی بسیار دارد و هم اینک نیز سعد و نحس ورد زبان عوام است.

نیز: ه ۳۷۲/۲۳۴۱، ه ۳۲۵/۱۳۳۹، ه ۲۶۵/۸۳، ک ۱۰۴/۴۸، گ ۷۱۶/۵۰۸۷.

۲۱. پنج شنبه منسوب به مشتري

قدما هرروز را به ستاره‌ای منسوب می کردند. در نجوم احکامی، پنج شنبه منسوب به مشتري است. خواجو می گوید:

شب آدینه بود و روز برجیس سعود آسمان ناظر به تسدیس
(و ۲۵۶/۱۰۰۱)

۲۲. ناهید (زهره) مطرب فلک

سیاره زهره در آسمان، ساکن فلک سوم و خنیاگران است و در اشعار، متصف به صفاتی مانند چنگ زنی، باده نوشی، پایکوبی و شعرخوانی است. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۷)

باتوجه به تمامی باورهای کهن درخصوص زهره (ناهید)، منجمان احکامی این ستاره را «کوکب زنان و مردان و مختّان و اهل زینت و تجمل و لهو و شادی و طرب و عشق و ظرافت و سخریّه و سوگند دروغ» (مصفی، ۱۳۶۶: ۳۴۷) دانسته اند.

خواجو نیز در خمسه خود، بیشتر به همین جنبه از باورها در مضمون آفرینی با سیاره زهره نظر داشته است:

برآمد زهره ساز شوق در چنگ به سوی پرده دل کرده آهنگ
(گ) ۵۶۰/۱۹۲۶
بزد راهم خروش چنگ ناهید ببرد آبم می گلگون خورشید
(گ) ۷۰۰/۴۷۵۴
دف از چنگ ناهید بر بط نواز به قانون شرعش گرفتند باز
(ه) ۲۶۵/۷۹

نیز: ک ۱۸۸/۱۶۸۷، گ ۶۵۶/۳۸۷۹، ر ۲۶/۵۲۳، ه ۲۸۱/۴۱۲، ه ۳۰۴/۸۸۴، گ ۵۰۲/۶۷۶، ه ۴۶۶/۴۴۲۳، ه ۲۷۸/۳۴۶، و ۲۲۲/۳۸۳، ر ۵/۷۴، و ۲۲۸/۴۷۹، ۴۸۰، گ ۵۷۴/۲۲۰۴، گ ۶۷۰/۴۱۷، گ ۷۰۰/۴۷۵۴، گ ۴۷۵/۱۱۶، ک ۱۹۵/۱۸۲۹، ه ۳۶۵/۲۱۷۹.

۲۳. عطارد نویسنده افلاک

در نجوم احکامی، عطارد را «کوکب حکما و طیبیان و منجمان و شعرا و اذکیا و دیوانیان و کاتبان و نقاشان و تجار و اهل بازار و دین و نطق و پاکی و ادب و صنایع دقیقه» دانسته‌اند (همان، ص ۵۱۲)

در اشعارخواجه نیز اعتقاد به این باور احکامیان با دادن صفاتی مانند سخنوری، کاتبی، دیوانبانی، نویسندگی افلاک و... به سیاره عطارد اشاره شده است:

ز دست بدر قاصد نامه بستان ز چنگ پیرمشی خامه بستان
(گ) ۴۷۵/۱۱۵
کلک عطارد زبناں درفتد شیر سپهری ز کمان درفتد
(ر) ۶۸/۱۳۹۴
قمر را روشنائی نامه داده عطارد را دوات و خامه داده
(گ) ۴۷۱/۴۷

نیز: ه ۲۷۸/۳۴۱، و ۲۳۳/۵۶۴، و ۲۰۵/۸۴، ه ۴۶۴/۴۳۸۵، ه ۴۶۴/۴۳۹۰، گ ۶۸۴/۴۴۵۳، گ ۷۱۶/۵۰۹۱، گ ۴۸۶/۳۵۶، گ ۵۱۸/۱۰۳۲، و ۲۰۹/۱۴۷، و ۲۱۶/۲۷۳، ر ۵/۷۳، ه ۲۷۲/۲۱۴، ه ۲۷۲/۲۲۲، ه ۲۶۹/۱۷، ه ۲۷۸/۳۴۷.

۲۴. مریخ (بهرام) جنگجوی فلک

در نجوم قدیم که شالوده پندارهای دینی کهن‌ترین روزگاران را دربر دارد، بهرام - که آن را در عربی، مریخ می‌نامند - نام یکی از هفت سیاره است.

بهرام، وهران، ورهران، ازاصل «ورثرغن» به معنی فاتح، شکنده و جنگجو است. این ستاره در تصورات ایرانی و یونان و روم، ایزد یا خدای جنگ بوده و با نام «آرس» فرزند «ساتورن» (زحل) و برادر «ژوپتر» یا «ژئوس» یا مشتری است و مانند آپولون و هرمس از نسل دوم خدایان المپی است. منجمان احکامی به همین علت، مریخ را کوکب لشکریان و امرای ظالم و دزدان و مفسدان و آشکاران و بیاعان ستور شمرده، قهر و شجاعت و جسارت و سفاقت و لجاج و دروغ و تهمت و ایذای مردمان و زنا و خیانت را بدو نسبت داده‌اند. (همان، ۷۲۹)

بر مبنای همین باورهای احکامی و اسطوره‌های کهن است که شاعران فارسی در اشعار خود از مریخ با نام‌های سلحشور، خنجرکش، جنگجو، خون آلود و... یاد کرده‌اند:

شبه طارم چارمیش پرده‌دار یزک دار بهرام خنجر گذار
(هـ ۱۴۱۳/۳۲۹)

کمان در قبضه بهرام بشکن خواقین فلک را نام بشکن
(گ ۱۱۸/۴۷۵)

نیز: هـ ۲۷۲/۲۱۴، گ ۵۸۳/۲۳۷۹، ۲۳۸۰، گ ۴۸۰/۲۳۷، ک ۱۸۹/۱۶۹۹، هـ ۴۶۵/۴۳۹۲، هـ ۳۰۱/۸۱۹ و ۲۱۹/۳۳۱، ر ۵/۷۵.

۲۵. زحل

منجمان احکامی، زحل را «کوکب پیران و دهقانان و ارباب قلاع و خاندان‌های قدیم و غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم سفله، خسیس و زاهدان بی‌علم و موصوف به صفات مکر و کینه و جهل و بخل و وقار و ستیزه و کاهلی می‌شمردند» (همان، ۳۲۷). منجمان آن را نحس می‌گفتند و می‌پنداشتند که نگاه کردن در آن غم و اندوه می‌آورد، آنچنان‌که نگاه کردن در سیاره زهره سرور آفرین دانسته می‌شد:

زحل را نحس بزرگ و از روزهای هفته، شنبه و از بروج، جدی و دلو و از اقالیم، نخستین اقلیم از خط استوا تا آخر آن، از اوست. (بیرونی، ۱۳۶۲: ۳۶۷)

خواجو گفته است:

چو مه بر درگهش مشعل فروزست زحل بر بام قصرش پاسبان است
(و ۱۶۳/۲۱۰)

خور از خنجرکشانش قلعه‌گیری زحل از هندوانش کهنه پیری
(و ۸۸۶/۲۵۰)

نیز: ۲۰۵، ۲۱۲/ ه ۲۶۵/۸۵، ه ۴۶۴/۴۳۸۴، ه ۳۲۹/۱۴۱۰، ه ۳۷۸/۲۴۶۳، گ ۴۸۵/۳۴۱، گ ۶۳۰/۳۳۵۱، گ ۴۷۶/۱۳۶، و ۲۳۵/۶۰۷.

۲۶. بنات النعش

در باورهای بسیارکهن عامیانه، «دب اکبر و بنات النعش نشانه تفرقه و پریشانی است. و نظاره هفت اورنگ (دب اکبر) سبب تفرقه و پریشانی فکری و کم شدن قوای بدنی تصور می شده است.» (مصطفی، ۱۳۶۶: ۱۰۴)

بر پایه اعتقادات عوام، «درمجموعه کوکب بنات النعش، دختران (بنات) به دنبال مادرند و برنعش او می گیرند. اما نغمه پنجه زهره چنان شوق انگیز است که ماتمزدگان را به رقص و پایکوبی وا می دارد.» (ماهیار، ۱۳۸۲: ۲۸) خواجه بنات النعش را دستمایه آفرینش ابیات متعددی ساخته است، از جمله:

روان از پی نعش او دختران	روان کرده از دیدگان اختران
(ه ۴۱۶/۳۲۸۳)	
بر سر دختران چو نعش ملرز	مهرمه بیکران چو قطب موز
(ک ۱۷۳/۱۳۸۳)	
گرفته نعش در بر دختران را	نشاند چرخ بر چشم اختران را
(گ ۶۶۷/۴۱۱۰)	

نیز: ه ۳۶۴/۲۱۷۲، ه ۳۹۹/۲۹۲۸، و ۲۲۶/۴۴۷، گ ۷۰۰/۴۷۶۵، گ ۷۱۲/۵۰۰۸، گ ۷۰۹/۴۹۳۵، گ ۷۰۸/۴۹۲۷، ک ۱۰۳/۳۲.

۲۷. پروین

ستارگان ثریا (پروین) را شش تا هفت عدد دانسته اند که با چشم عادی می توان در آسمان دید. در باورهای بسیارکهن عامیانه، پروین نمودار جمعیت است. ... و نگریستن به پروین را موجد جمعیت دانسته اند. (مصطفی، ۱۳۶۶: ۱۰۴)

در اشعار فارسی نیز همین ویژگی آن مورد نظر بوده و در تشبیهات و تصویرسازی ها به کار برده اند:

به خنده دُر از لعل شیرین نمود	درافشان لب از عقد پروین گشود
	(ه ۳۶۰/۲۰۸۹)

که بی عقدش آن مهرخ می پرست چو عقد ثریا نمی داد دست
(هـ/۳۸۸۶/۴۴۲)

نیز: هـ/۲۴۳۳/۳۶۵، هـ/۲۱۸۲/۳۶۵، گ/۲۵۹۳/۵۹۴، گ/۱۱۶۴/۵۲۴، گ/۳۷۷۰/۶۵۱، ک
۱۶۲/۱۱۷۵، ک/۱۱۳۲/۱۶۰، گ/۷۱۶/۵۰۹۷، گ/۴۶۱۸/۶۹۳، گ/۴۶۹۵/۶۹۷، گ/۴۲۴۳/۶۷۴،
ر/۱۳۷۸/۶۷.

۲۸. سیارات سبعة

ادیان ستاره پرستی کهن، با اعتقاد به اینکه ستارگان در سرنوشت آدمی مؤثرند، بزرگداشت و ستایش هفت سیاره را اساس کار خود قرار دادند. اعتقاد و توجه به هفت سیاره از بابلیان به همه ملل دیگر، از جمله ایرانیان، سرایت کرد. هفت روز هفته منسوب به نامهای هفت سیاره است:

این هفت سیاره به موجب اعتقادات زرتشتی «اباختران» نامیده می شوند و جنبه اهریمنی دارند؛ در برابر ستارگان ثابت که جنبه هرمزدی و نیک را دارا می باشند. مبنای عقیده اهریمنی دانستن سیارات را این می دانستند که نظم و قاعده و ترتیب در اندیشه ایرانیان دارای تقدس و اساسی هرمزدی بوده است و چون سیارات را دارای حرکاتی نامنظم می دیدند (از دید آن مردم و در مقام مقایسه با ثوابت) که در شناخت راه و جهت و فصول و... به زعمشان گمراه کننده بود، اهریمنی بودند. اما ثوابت یا اختران را که ثابت بودند و راهنمای شایسته در شناخت بودند، هرمزدی دانسته و اختران می گفتند. (رضی، ۱۳۸۲: ۱۳۷)

بنا بر عقیده گذشتگان، سیارات سبعة تأثیرات مختلفی در زندگی انسانها دارند. تأثیراتی مانند سعد و نحس، خوبی و بدی، و... که موجب طالع بینی و خوب و بد ساعات و روزهای ماه و ایام سال می شوند. خواجه هفت سیاره را راز آمیز و دارای رفعت دانسته است: نظر کرده در این پیروزه پرگار به دست آورده راز هفت سیار

(گ/۸۰۲/۵۰۷)

که آن کوکب کزین مطلع برآمد ز هفت اختر به رفعت برتر آمد
(و/۵۹۸/۲۳۵)

۲۹. در وبال افتادن اختر

از دیدگاه منجمان قدیم، هرستاره ای در جایگاه وبال خود به ضعف می گراید؛ حتی سیارات سعد در این حالت از تأثیر سعد برخوردار نیستند. (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۷۲)

۱. بسیاری از شاعران و نویسندگان، با تأثیرپذیری از عصر و زمانه‌ای که در آن زیسته‌اند، شماری از باورها و اعتقادات عامه را در آثارشان راه داده‌اند و منظومه‌های شعری و روایی از منابع شایسته بررسی در زمینه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه هستند.
۲. بشر ابتدایی و مردمان گذشته از بسیاری پدیده‌های طبیعی می‌ترسیدند. چرایی این پدیده‌ها و نداشتن توجیه مناسب برای آنها، باعث به وجود آمدن اساطیر، افسانه‌ها و بسیاری از باورهای خرافی در بین آنها شده است.
۳. پناه‌جویی انسان گذشته به جادو، ستاره‌شناسی، پیشگویی، علوم غریبه و ... نشان می‌دهد بشر در گذشته در پی یافتن جوابی برای مجهولات و سؤالات بی‌شمار خود بوده است؛ هرچند این پاسخ‌ها نادرست باشد.
۴. شاعران در گذشته با علم احکام نجوم، همانند بسیاری علوم دیگر، آشنایی کامل داشته و در اشعار خود غالباً از آنها به وفور بهره گرفته‌اند.
۵. اصطلاحات نجومی و باورهای عامیانه مربوط به آن باورها، دستمایه آفرینش مضامین شعری را در اختیار خواجه قرار داده و عرصه‌ای برای ارائه داشتن و فضل وی شده است.

منابع

- آسیموف، ایزاک (۱۳۷۴). *اساطیر و جهان*، ترجمه دکتر محمد رضا غفاری، چ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- انوشه، حسن (۱۳۷۶). *فرهنگ‌نامه ادبی فارسی*، چ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- بیرونی خوارزمی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۶۲). *التفهیم لاوائل صناعه التنجیم*، با تجدید نظر، تعلیقات و مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، تهران: بابک.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۸). *سی قصیده از ناصر خسرو*، چ نهم، تهران: پیام نور.
- خواجوی کرمانی، ابوالعلا کمال‌الدین محمود بن علی بن محمود (۱۳۷۰). *خمسه*، تصحیح سعید نیاز کرمانی، چ اول، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان و مرکز کرمان‌شناسی.
- رضی، هاشم (۱۳۸۲). *گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان*، چ دوم، تهران: اساطیر.
- سرآمی، قدمعلی (۱۳۷۳). *از رنگ گل تا رنج خار*، چ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- شعربافیان، حمیدرضا (۱۳۸۳). *باورهای عامیانه در ایران (به گزارش سیاحان غربی)*، چ اول، بی‌جا: محقق.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۷). *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*، ج ۲، چ اول، تهران: فردوس.
- غلامی، مجاهد و امیری خراسانی، احمد (۱۳۸۴). «باورهای خرافی و مرزبان نامه وراوینی»، *فرهنگ*، سال ۱۸، ش ۵۵، ۴۴-۱۵.

- فضایلی، سودابه (۱۳۸۴). فرهنگ غریب، تهران: افکار و پژوهشکده مردم‌شناسی.
- ماسه، هانری (۱۳۵۵). *معتقدات و آداب ایرانی*، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، ۲ ج، تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ماهیار، عباس (۱۳۸۲). شرح مشکلات خاقانی (دفتر یکم: اثری تاثری)، ج اول، تهران: جام گل.
- مشکوه، فرزاد (۱۳۷۲). *آستروولوژی یا نجوم احکامی*، بی‌جا: مؤلف.
- مصطفی، ابوالفضل (۱۳۶۶). فرهنگ اصطلاحات نجومی، چ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- نصیب، سید امیرعلی (۱۳۸۲-۱۳۸۱). «سفرنامه ابن بطوطه به روایت مردم‌شناسی»، *کاوشنامه*، سال سوم، ش ۵ و ۶.
- نیکنام، حسین میرزا و صرفی، محمدرضا (۱۳۸۱). «پیشگویی در شاهنامه»، *مجله مطالعات ایرانی*، سال اول، ش دوم، ۷۲-۱۵۳.
- هدایت، صادق (۱۳۵۶). *نیرنگستان*، تهران: جاویدان.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۳). *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه و تألیف: محمدحسین باجلان فرخی، تهران: اساطیر با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹). فرهنگ اساطیر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، و سروش.
- بی‌نا، «نجوم در ایران باستان»، قابل دسترسی در پایگاه اینترنتی انجمن زرتشتیان: www.wzcoonline.com. (۱۳۸۷/۷/۲۵)